

پاکسازی آذربایجان از وجود بیگانگان، تدابیر سیاسی و اجتماعی شاه عباس

فیروز منصوری

همان طوری که نخستین تجاوز عثمانیان و اشغال شهرهای آذربایجان، در سال ۹۸۵ هجری از سلماس آغاز شد. نخستین پرچم قیام مسلحانه بر علیه عثمانیان نیز، در این شهر برافراشته شد.

در سال ۱۰۱۲ هجری، علاءالدین بیک از امرای کُرد که در قلعه «قارنی یاریق» سلماس بود، به مخالفت عثمانیان برخاست. سرخوش علی پاشا بیگلربیگی تبریز، ینی چریان را به فرماندهی حسن آقا، مأمور محاصره قلعه مزبور کرد. علاوه بر ینی چریان، ذکریا بیک حاکم حکاری و نیمی از سپاهیان نخجوان به فرماندهی عثمان پاش کتخدای شریف پاشا بیگلربیگی نخجوان، به سلماس حمله کردند و مدت یک ماه قلعه را به توپ بستند. سرانجام قلعه را گشودند و علاءالدین را اسیر گرفتند.

در زمان قیام علاءالدین بیک، برادرزادگانش سیف الدین بیک و خان ابدال، از عثمانیان روی گردانیده خود را به شاه عباس رسانیدند و خبر دادند که: تمامی قشون علی پاشا در سلماس تمرکز یافته و قلعه تبریز خالی مانده است. شاه عباس، بی درنگ فاصله یک ماهه مسافرت از اصفهان به تبریز را، ده روز پیمود و با لشکریانش وارد شهر شد. علی پاشا از سلماس سپاهیان خود را همراه علاءالدین بیک اسیر، به سوی تبریز رهسپار کرد. در نخستین روز پیکار، به گروههای جلودار قزلباش فایق آمد، ولی در اثر حمله شدید نیروهای صفوی مقاومت نیاورد، علاءالدین بیک را به قتل رسانید و خود به دست قزلباشان اسیر شد. در این پیکار، خلیل پاشا و محمود پاشا که از وابستگان و

عوامل جعفرپاشای خونخوار بودند، گرفتار شدند. به محض اینکه این دو پاشا را به شاهعباس معرفی کردند، همان دم به قتل آنان فرمان داد. علی پاشا بیگلربیگی را به پای دروازه‌های قلعه تبریز برده به نگهبانان قلعه نشان دادند، و به شرط امان، قلعه به تصرف قزلباشان درآمد.^۱

پچوی می‌نویسد: شاهعباس علی پاشا را ندیم خود ساخته بود. در همان حال و احوال، او درگذشت. پادشاه صفوی، اموال و اثاثیه متوفی را وسیله ایلچی خود، به وراثت علی پاشا در استانبول فرستاد.

بعد از فتح تبریز، شاهعباس ذوالفقارخان را به نخجوان فرستاد. سیصد نفر نگهبانان برگمارده شریف پاشا در قلعه نخجوان، بدون پیکار خود را تسلیم ذوالفقارخان نموده و اظهار داشتند: «بیزاولدن دخی شاه قوللاری یز» یعنی: ما از اول خدمتگزاران (غلامان) شاه بودیم. (تاریخ پچوی ج ۲ ص ۲۶۰)

بنابه نوشته پچوی، شاهعباس پس از تسخیر و تصرف قلعه تبریز، به ترک‌های مقیم آن شهر و حومه، وعده‌هایی داد و آنان را در زمره قشون خود درآورد. از طرف دیگر، از امرای گرجستان لوندخان پسر الکساندرخان و لوارساب = لهراسب‌خان فرزند سیمون، با نیروهای خود به شاه ایران پیوستند. شاه با این قوای تازه‌وارد، به سوی ایروان روانه شد و مدت ۹ ماه و ده روز قلعه ایروان در محاصره ماند. سرانجام پاسداران قلعه به شرط امان تسلیم شدند. شاهعباس بیگلربیگی ایروان شریف پاشا را خیلی اکرام و نوازش‌های خسروانه نموده، به تولیت آستان قدس رضوی منصوب کرد و او تا آخر عمر در مشهد بسر برد. سپاهیان عثمانی را که در قلعه ایروان بودند، پیش خواند و اظهار داشت:

«ایستی ین بنیم قولوم اولسون - ایستی ین عثمانلیا گتسین.»

یعنی: «هر که دلش خواست خدمتگزار من باشد - هر که خواست به عثمانی برود. حتی محمودپاشا فرزند خضرپاشا را با سیصد چهارصد نفر اتباع و عائله او، همراه سربازان ایرانی به سلامت تا قارص بدرقه نموده راهی وطنش کرد.»^۲

همین رفتار انسانی و کمال مهربانی شاهعباس، که حتی دشمنان دیرینه و رودررویش را هم به فیض و عافیت می‌رساند، بی‌نهایت مؤثر افتاد و نامش را پرآوازه کرد. موقع‌شناسی و بهره‌گیری از پیشامدهای سیاسی، شگرد و شاهکار یک زمامدار آگاه به شمار می‌رود. شاهعباس با ظرافت و درایت خاصی، استعداد و استراتژی «نوازش پاشاها و فراخوانی سربازان عثمانی» را زمانی ابراز و اجرا کرد که: سرتاسر آناتولی

شرقی را عصیان‌های امرای محلی و اغتشاشات جلالی‌ها با قحط و غلا و ناامنی فراگرفته بود. مردم گروه‌گروه ترک‌خان و مان‌گفته به نقاط امن کوچ می‌کردند، سربازان از پادگان‌ها متواری می‌شدند. به قول پروفیسور مصطفی آق‌داغ: «... در آن دوره رعایا، یا جلالی بودند یا فراری»

شاه‌عباس هنگام ورود به تبریز، شهر را ویران و خالی از سکنه اصلی دید. همان‌طوری که مؤلف: *زینت‌المجالس* در ۱۰۰۴ هجری دیده و نوشته بود: «از ایرانیان جز تعداد کمی باقی نمانده‌اند ... سکنه قدیمی آن به هنگام غارت شهر و مردم، قتل‌عام شده‌اند.» کاردانی و سیاست صحیح و عاقلانه او برای رهایی بهترین سرزمین‌های ایران از چنگال بیگانگان، چنین اقتضا کرد که از نیروهای جدید و عوامل دشمن‌شکن استفاده نماید. جذب و نوازش سربازان منزجر، به ویژه قوللر عثمانی، بهترین وسیله برای این منظور بود. برای اینکه، آنان علاوه بر ورزیدگی جنگی، به منطقه خوب آشنا بوده، از نقاط ضعف و مواضع حساس و سایر اوضاع نظامی عثمانیان آگاهی کامل داشتند.

سپاهیان مزدور و استخدامی (قوللر) قلعه‌های تبریز و ایروان، و سایر سربازان عثمانی، با مشاهده محبت و نوازش‌های بی‌شائبه، و اطمینان از عهد و امان شاه، دعوت او را پذیرفته و اظهار انقیاد کردند و در کنار قزلباشان بر علیه دشمنان ایران جنگیدند. در همین هنگام (جذب قلوب) عده‌ای از امرای محلی آناتولی شرقی، و جلالیان ناراضی از حکومت عثمانی نیز، با نیروهای خود به ایران پناهنده شده نام شاه‌سون به خود گرفتند. این گروه عظیم ترک‌زبان، جزو رزمندگان فداکار صفویه گشتند، جانبازی و خدمات ارزنده نشان دادند که شرح آن خواهد آمد.

لفظ و اصطلاح «شاهسون» از این تاریخ: «دعوت شاه از سربازان قلعه تبریز خطاب به عثمانیان دژ ایروان: استی‌ین بنیم قولوم اولسون» به وجود آمد.

در آغاز، شاهسون‌ها دو گروه مجزا از ترک‌های عثمانی و معدودی از گرجی‌ها را تشکیل می‌دادند که به شاه‌عباس پناهنده و تابع شده بودند. افراد نظامی را «قوللر» می‌گفتند، دامداران چادرنشین و اشخاص عادی را «ایل شاهسون» یا «سومک رعیتی» می‌نامیدند.

اینکه تاریخ عالم‌آرای عباسی در صفحه ۶۸ کلمه شاهسون را ضمن وقایع سال ۹۴۰ هجری به کار برده و از وجود آنان در سال ۹۸۵ ه. در صفحه ۱۹۰ یاد کرده است، به کلی بی‌اساس و سخن تازه‌ساز است.

اینک از روی آوردن ترکان، و اجابت دعوت شاه، دو نمونه کوچک از مشاهدات جهانگردان را عرضه می‌دارد. برای کسب آگاهی از تاریخچه شاهسون‌های آذربایجان، خوانندگان را به مطالب فصل بعدی ارجاع می‌نماید.

ژرژ تکتاندر، سفیر آلمانی می‌نویسد:

... روزی در ایروان در کنار شاه بر روی زمین پوشیده از قالی نشسته بودم و موافق رسم ایرانیان غذا می‌خوردم. در این موقع عده‌ای از ترک‌ها آمدند که به شاه تسلیم شده بودند و تقاضای عفو و بخشایش داشتند...

... پس از اینکه ما از حضور شاه مرخص شدیم و در مدتی که عازم مسکو بودیم روز ۱۶ همین ماه (نوامبر)، یک پاشای ترک را دیدیم که در رأس یکصد و سی نفر سرباز بود. او بر اسبی سوار بود و لباسی فاخر به تن داشت و ما گمان کردیم که دسته‌ای از دشمنان هستند. اما شکر خدا را که آنها از دوستان شاه ایران بودند و برای ادای احترام به حضور او می‌رفتند.^۳

پیتر و دو لاواله، پس از شرح ورود خود به شهر اشرف، نخستین روز شرفیابی به دربار شاه‌عباس را چنین توصیف می‌نماید:

پس از رسیدن به این درب از اسب پیاده شدیم، ولی به جای دخول به محوطه چمن‌زار داخلی، از خارج به سمت دست راست پیچیدیم و به میدانی که مشرف به کاخ است و درب باغ در آن واقع شده رسیدیم. هیچ‌کس اجازه ندارد جز با پای پیاده از این درب عبور کند. در اینجا عده زیادی از دهاتی‌های گرجی اعم از زن و مرد، گرد آمده بودند، و چون از قصد آنان سؤال کردم گفتند در انتظار شاهند و می‌خواهند مسلمان شوند و به عنوان فدائی شاه (این جماعت خود را شاهسون می‌نامند) دین اجدادی خود را تقدیم او کنند...^۴

پی‌نوشتها

۱. تاریخ پچوی. ج ۲ ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

۲. تاریخ پچوی. ج ۲ ص ۲۶۱.

در صفحه ۳۷۳ جلد یکم تاریخ نعیم‌نیز، دعوت شاه‌عباس از نظامیان عثمانی به شرح زیر درج شده

است:

شاه ایروانه ظفر بولد قده، شریف پاشایا اکرام ایدوب امام رضا تولیتین وردی. مزبور دخی بقیه عمرینی مشهده گچوردی. و سایر محصور لره اجازت ویردی استیین بنیم نوکرم اولسون دیوب، گندولری آدملریله خضرپاشا اوغلی محمد پاشایه قوشوب اوچ دورت یوز قدرخانه اهل و عیال لریله قارصه گوندردی.

۳. ژرژ تکناندر فن دریابل. اتیر پرسیکوم. ترجمه محمود تفضلی. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران،

۱۳۵۱. ص ۶۷ و ۶۸.

۴. پیتر دو لاواله. سفرنامه پیتر دو لاواله. ترجمه شعاع‌الدین شفا. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران،

۱۳۴۸. ص ۲۱۶.